



## کدام گروه‌های اجتماعی بیشتر در معرض طرد اجتماعی هستند؟

### فقر، منزوی می‌کند!



علی اصغر سعیدی  
استادیار برنامه‌ریزی و رفاه اجتماعی دانشگاه تهران

در بسیاری از پدیده‌های اجتماعی ابعاد روان‌شناختی سوبه پررنگ‌تری دارد و انزوای اجتماعی نیز از این جمله است. این پدیده را اگر بخواهیم از دریچه علوم اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی ببینیم و تبیین کنیم باید به جای انزوای اجتماعی از طرد اجتماعی سخن به میان آورد. در ادبیات سیاست‌گذاری اجتماعی که تعریف آن از دوره صنعتی شدن دائماً در حال تغییر است و از توازن بین سرمایه و نیروی کار تا به اقدامات دولت برای کاهش نابرابری تحول یافته است، مفهوم «طرد اجتماعی» واژه جدیدی است که افرادی خاص را در جامعه در بر می‌گیرد که چنان محروم شده‌اند که گویی جامعه‌ای جدید برای خود تشکیل داده‌اند. به عبارت دیگر، این افراد از کنترل اجتماعی روزبه‌روز بیشتر خارج می‌شوند. اینها افرادی هستند که به پایین‌ترین حد قشربندی اجتماعی سقوط کرده‌اند؛ در تمامی ادبیات علم روانشناسی، آموزش، اقتصاد و سیاست، این افراد مورد توجه قرار گرفته‌اند و تحقیقات زیادی از نظر هر اصل علمی در مورد آنها انجام شده است، هرچند که نجات آنان از وضعی که دارند تنها با اعطای مزایای مختلف معیشتی به آسانی جبران‌شدنی نیست. «طرد اجتماعی» فرآیندی است که دسترسی افراد را به اصلی‌ترین حقوق اجتماعی‌شان، یعنی معیشت حداقلی منع می‌کند. این منع اقتصادی و اجتماعی امکان ادغام آنان در جامعه را مشکل می‌کند. تحقیقاتی که در گذشته درباره محرومین در ایران و کشورهای مختلف بویژه آمریکای لاتین انجام شده بود نشان می‌داد که یک تفاوت عمده بین محرومین ایرانی و سایر کشورها وجود دارد و آن، این است که در گذشته گروه‌های محرومین ایرانی امکان ادغام اجتماعی بیشتری داشتند، اما این تمایز یا امتیاز باعث می‌شد آنها بتوانند به جامعه برگردند؛ در حقیقت جامعه مکانیزم‌هایی داشت که به بازگشت آنها نیاز داشت و آنها نیز از طرق مختلف پلکان‌های اجتماعی را در جهت ادغام با جامعه طی می‌کردند، اما یکی دو دهه است که تحقیقات و مشاهدات، گروه‌هایی را شناسایی کرده است که روز به‌روز این امکان بازگشت به جامعه را از دست می‌دهند. در میان آنها باید به پدیده زنان فقیر سرپرست خانوار اشاره کرد که چنان در باتلاق گرفتار شده‌اند که انسان به یاد زندگی فقرا در رمان‌های «بینوایان» و ویکتور هوگو یا «مرگ در خانواده سانچز» می‌افتد. متأسفانه محرومین ایرانی این شانس را هم ندارند تا نویسندگانی نیز از زندگی آنان بنویسند. رمان‌نویسان ایرانی

معیار برگزیدن کارمند، استاد و گاهی دانشجو در نهادهایی مثل دانشگاه وفاداری ایدئولوژیک است. نتیجه این امر این می‌شود که بسیاری از نخبه‌ها و شایستگان با این متر و میزان پذیرفته نمی‌شوند و در حاشیه قرار می‌گیرند یا به طور کلی منزوی می‌شوند.

## چرا نظام آموزشی، نخبه‌ها را به حاشیه می‌کشاند؟

### مکانیزم انزوا



دکتر سیدحسین سراج‌زاده  
رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران

آیا نظام آموزشی شایسته‌کش است و نخبه‌ها را به انزوا می‌کشاند؟ به نظر می‌رسد اگر بخواهیم با دقت درباره این سؤال صحبت کنیم در نگاه اول نمی‌توانیم این موضوع را به‌عنوان یک کلیت واحد به همه محصولات نظام آموزشی تعمیم دهیم. در عوض شاید دقیق‌تر این باشد که بگوییم نظام آموزشی امروز ایران، حداقل در جذب بخشی از نخبگان این جامعه ناتوان بوده و باعث به‌حاشیه رفتن یا طرد و انزوای آنها شده یا باعث شده که آنها به فکر مهاجرت بیفتند و ببندیشند که بهتر است استعدادها و ظرفیت‌های خودشان را در جای دیگری به غیر از کشور خودشان عرضه کنند. اما اینکه چرا و چگونه این اتفاق رخ می‌دهد خود موضوع دیگری است و به گمان من باید آن را در مجموعه‌ای از روابط ساختاری و نهادی دید و پیگیری کرد. بدون تردید وقتی که یک رویدادی تبدیل به یک روند می‌شود و این روندها مدام در حال به حاشیه کشاندن و ایجاد احساس بی‌قدرتی، عدم رضایتمندی از شرایط کار و زندگی، میل به مهاجرت و... در بین نخبگان کشور می‌شوند دیگر نمی‌شود این پدیده را تبیین فردی کرد و مشکل را در افراد دانست بلکه باید به‌عنوان دلیل اصلی، انگشت اتهام را به سمت ساختارها و نهادها گرفت. در اینجا بحث ما در تبیین نسبت انزوای نخبگان دانشگاهی با نظام آموزشی است و البته می‌توان بقیه نهادهایی که در کشور وجود دارند را در این منظومه لحاظ کرد. آن چیزی که در این نسبت مشهود است و صاحب‌نظران مطرح می‌کنند این است که نظام آموزشی ما همچون سایر نهادهای اداری و اجرایی بخصوص در بخش دولتی شایسته‌سالار نیستند و کمتر شایستگان را برمی‌گزینند. به این صورت که افرادی که ممکن است صلاحیت و توانمندی لازم برای انجام کارها را نداشته باشند در جایگاه‌های رفیع‌تری قرار می‌گیرند و لاجرم شایسته‌ها در حاشیه یا در جایگاه فرودست‌تری می‌نشینند. دلیل این موضوع را باید در تسلط دیدگاه ایدئولوژیک دانست که به نهاد سیاسی اولویت و جایگاهی ممتاز اعطا کرده و باعث شده که نظام سیاسی بر دیگر نهادها و ارکان جامعه مسلط شود. از این‌رو همه نهادها از جمله نهاد دانشگاه با یک تفسیر ایدئولوژیک مایل است با کسانی کار کند که مجموعه‌های فکری و ارزشی او را مطلقاً و کاملاً قبول دارند یا تظاهر می‌کنند که قبول دارند. به تعبیر دیگر به جای اینکه نظام سیاسی تابعی از جامعه باشد در واقع مسلط بر



به خاطر سیکل معیوبی که در نظام دانشگاهی وجود دارد، هر روز بر تعداد شایستگان مسخ شده، نخبگان از خودبیگانه، ناراضی و کسانی که احساس می‌کنند دانش و تخصص آنها اثربخش نیست افزوده می‌شود و آب به آسیاب مکانیزم حذف و انزوای اجتماعی نخبگان می‌ریزد

علاوه بر اینها شاهد پدیده مدرک گرایی، بازاری شدن دانشگاه و کالایی شدن مدرک دانشگاهی هم هستیم که سیل فارغ‌التحصیلان سرخورده و ناامید را ایجاد کرده که زمینه جذب آنها در فضای دانشگاهی و شغل تخصصی وجود ندارد. در مجموع همه این موارد منجر به ایجاد سیکل معیوبی در نظام دانشگاهی شده، که هر روز بر تعداد شایستگان مسخ شده، نخبگان از خودبیگانه، ناراضی و کسانی که احساس می‌کنند دانش و تخصص آنها اثربخش نیست می‌افزاید و آب به آسیاب مکانیزم حذف و انزوای اجتماعی نخبگان می‌ریزد. اگر بخواهیم این فرآیندها را متوقف کنیم لازم است که رویکرد دانشگاه در خدمت نظام سیاسی جای خود را به رویکرد دانشگاه و همه نهادهای دیگر در خدمت جامعه بدهد برای تأمین نیازهای جامعه و برای شکوفاکردن ظرفیت‌های آن در راستای یک زندگی بهتر و پررونق‌تر.

